



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲

مصادف با: ۷ رجب ۱۴۳۴

جلسه: ۱۱۲

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: امارات الوضع و ما فی حکمه - تبادر - اشکال دور

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در اماریت تبادر بر معنای حقیقی بود، اشکال مهم دور بر این اماره و دو پاسخ از مرحوم آقای آخوند به آن اشکال را در جلسه گذشته ذکر کردیم.

پاسخ سوم: محقق عراقی

اصل اشکال این بود که اگر تبادر بخواهد اماره بر وضع و معنای حقیقی باشد مشکل دور پیش خواهد آمد چون طبق فرض کشف معنای حقیقی متوقف بر تبادر است، یعنی از راه تبادر می‌خواهیم وضع و معنای حقیقی را کشف کنیم، پس کشف معنای حقیقی و معنای موضوع له متوقف بر تبادر است، از طرف دیگر هم برای انسباق و تبادر یک معنی به ذهن باید به وضع و معنای حقیقی لفظ علم داشته باشیم، پس تبادر هم بر علم به وضع و معنای حقیقی متوقف است و این دور باطل است چون از یک طرف تبادر بر علم به معنای حقیقی متوقف است و از طرف دیگر علم به معنای حقیقی بر تبادر متوقف است.

محقق عراقی (ره) از راه دیگری در صدد حل مشکل دور برآمده است، ایشان می‌فرماید برای رفع دور از راه تغایر بین دو علم شخصی وارد می‌شویم یعنی می‌گوییم علمی که متوقف بر تبادر است یک شخص از علم است و آن علمی که تبادر متوقف بر آن است شخص دیگری از علم است، برای انقطاع دور باید بین دو طرف تغایر ایجاد کرد، اگر گفتیم علمی که تبادر متوقف بر آن است غیر از آن علمی است که متوقف بر تبادر است دور مرتفع خواهد شد. حال باید ببینیم چه تغایری بین این دو علم وجود دارد، محقق عراقی معتقد است که آنچه که تبادر بر آن متوقف است یک شخص و یک فرد از علم تفصیلی است و آنچه متوقف بر تبادر است شخص و فرد دیگری از علم تفصیلی است؛ به عبارت دیگر گویا یک فرد از علم تفصیلی متوقف بر فرد دیگری از علم تفصیلی است و به این صورت دور مرتفع می‌شود. بطلان دور وجوهی دارد، یکی از وجوهش این است که دور مستلزم تقدم شیء بر خودش می‌شود، مثلاً وقتی «الف» متوقف بر «ب» و «ب» هم متوقف بر «الف» باشد در واقع به معنای این است که شیء بر خودش مقدم شود، در ما نحن فیه هم اگر آنچه تبادر متوقف بر آن است همان چیزی باشد که متوقف بر تبادر است مشکل دور پیش می‌آید اما اگر گفتیم این دو مغایرند، یعنی آن علمی که تبادر

متوقف بر آن است یک فرد از علم تفصیلی و آن علمی که متوقف بر تبادر است فرد دیگری از علم تفصیلی است و موقوف و موقوف^۱ علیه یک چیز نیستند و با هم تغایر دارند دیگر مشکل دور پیش نمی‌آید.

بررسی پاسخ‌های سه گانه از اشکال دور:

از آنچه که مرحوم آخوند فرمود بدست می‌آید برای حل مشکل دور دو راه وجود دارد؛ یکی در مورد تبادر عند المستعلم است و دیگری تبادر عند اهل اللغة است؛ یعنی یک مستعلم داریم که جاهل به لغت است مثل ما که جاهل به لغت روسی هستیم و می‌خواهیم نسبت به آن علم پیدا کنیم اما خود روس‌ها اهل آن لغت و اهل آن لسان محسوب می‌شوند، مرحوم آخوند فرمود دو راه برای حل مشکل دور وجود دارد که یکی ناظر به تبادر عند المستعلم است و دیگری ناظر به تبادر عند اهل اللغة و اهل اللسان، ایشان در راه حل اول از راه علم تفصیلی و اجمالی وارد شد که این دو علم (علمی که متوقف بر تبادر است و علمی که تبادر متوقف بر آن است) با هم فرق می‌کند یکی علم اجمالی است و دیگری تفصیلی است. در راه حل دوم تغایر را به حسب عالم دانستند که علمی که تبادر متوقف بر آن است علم اهل اللغة و علمی که متوقف بر تبادر است علم مستعلم است.

بررسی پاسخ اول مرحوم آخوند:

پاسخ اول مرحوم آخوند این بود که تبادر نزد مستعلم بر علم اجمالی ارتکازی متوقف است ولی علم تفصیلی متوقف بر تبادر است لذا بین این دو علم تغایر وجود دارد و دور مرتفع می‌شود، چون تبادر عند المستعلم متوقف بر علم اجمالی ارتکازی است ولی علمی که متوقف بر تبادر است علم تفصیلی مستعلم است.

به نظر می‌رسد این پاسخ تمام نیست؛ چون منظور از علم اجمالی ارتکازی که تبادر عند المستعلم متوقف بر آن است طبق توضیحی که داده شد علمی است که در نفس و خزانه ذهن انسان است ولی مورد توجه نیست و منظور از علم تفصیلی هم علمی است که مورد توجه و التفات است، ما در مورد آن علم ارتکازی سؤال می‌کنیم که آن علم ارتکازی که تفسیر شد به علمی که مورد توجه نیست، چگونه حاصل شده است؟ علم اجمالی که در ارتکاز مستعلم است و تبادر متوقف بر آن است چگونه پدید آمده و مستعلم چگونه به معنای لغت علم پیدا کرده که الآن مورد توجه او نیست؟- توجه داشته باشید که اجمال و تفصیل در اینجا غیر از اختصار و بسط است بلکه مراد از اجمال و تفصیل، علم موجود در خزانه ذهن که مورد توجه نیست و علمی که مورد التفات و توجه است می‌باشد- معنای علم اجمالی ارتکازی این است که این علم که قبلاً مورد التفات بوده الآن مورد التفات نیست یعنی همین علم آن زمان که مورد توجه بوده یک علم تفصیلی بوده و الآن که مورد توجه نیست علم اجمالی است، پس این علم در واقع یک علم تفصیلی در زمان خودش بوده، یعنی یک آگاهی در گذشته حاصل شده اما الآن از آن آگاهی غفلت شده است، پس اگر به طور دقیق در پاسخ مرحوم آخوند دقت کنیم تبادر نزد مستعلم متوقف بر همان علم تفصیلی است و علم تفصیلی هم متوقف بر تبادر است لذا اشکال دور به قوت خودش باقی

۱. بدایع الافکار، ج ۱، ص ۹۷.

است؛ به عبارت دیگر تبادر در واقع اماره بر وضع و حقیقی بودن معنی محسوب نمی‌شود؛ چون این مطلب گویا از راه دیگری حاصل شده یعنی ما باید سؤال را به همان علم اولیه که الآن به نام علم ارتکازی شناخته می‌شود متوجه کنیم که خود آن علم چگونه حاصل شده است؟ تبادر اگر بخواهد برای جاهل به لغت یعنی مستعلم، علامت حقیقی بودن معنی شود این تبادر متوقف بر علم اجمالی ارتکازی است یعنی علمی که الآن مورد غفلت واقع شده ولی در گذشته مورد غفلت نبوده بلکه مورد التفات بوده و خودش یک علم تفصیلی بوده است، تبادر در واقع متوقف بر این علم ارتکازی است که سؤال می‌شود این علم ارتکازی چگونه حاصل شده؟ تا مستعلم قبلاً علم به چیزی نداشته باشد معنای آن را نمی‌داند، پس قبلاً نسبت به آن علم داشته و در خزانه ذهن او وجود داشته و الآن نسبت به آن التفات و علم تفصیلی پیدا کرده، پس در این صورت که تبادر متوقف بر علم اجمالی ارتکازی است که خودش یک علم تفصیلی بوده این تبادر نمی‌تواند اماره و نشانه حقیقی بودن معنی باشد، بلکه باید آنچه ابتدا، موجب پیدایش و آگاهی چنین علمی نزد مستعلم شده لحاظ شود و خود تبادر علامت مستقلاً ندارد.

بررسی پاسخ دوم مرحوم آخوند:

پاسخ دوم مرحوم آخوند که تبادر عند اهل اللغة و عند اهل اللسان علامت برای حقیقی بودن معنی باشد عند المستعلم هم صحیح نیست، ایشان فرمود اشکال دور را این گونه بر طرف می‌کنیم که مستعلم ببیند چه معنایی نزد عالم به لغت تبادر می‌کند و آنگاه مستعلم از تبادر عند اهل اللغة معنای حقیقی را بدست آورد، پس در اینجا تغایر بین دو طرف، از راه شخص عالم پیدا شد که این عالم که تبادر متوقف بر علم اوست غیر از آن عالمی است که علم او متوقف بر تبادر است.

این پاسخ می‌تواند مشکل دور را مرتفع کند، یعنی تبادر عند اهل اللغة می‌تواند برای مستعلم علامت حقیقت باشد ولی باید دید منشأ تبادر عند اهل اللغة و اللسان چیست؟ یعنی چگونه یک اهل لغت با شنیدن یک لفظ به معنایی منتقل می‌شود؟ آیا امکان دارد اهل لغت از خود لفظ و بدون هیچ قرینه‌ای به معنایی منتقل شود و یک معنی به ذهن او منسب شود بدون اینکه عامل دیگری در آن دخیل باشد؟ درست است تبادر عند اهل اللغة برای مستعلم می‌تواند کشف از معنای حقیقی کند و مشکل دور هم بر طرف می‌شود ولی سؤال این است که خود تبادر عند اهل اللغة ناشی از چیست؟ ما قبلاً گفتیم تبادر یعنی اینکه یک معنایی از بین سایر معانی به ذهن منسب شود و خود لفظ بدون هیچ قرینه‌ای موجب حضور این معنی در ذهن شود، نه قرینه‌ای وجود داشته باشد و نه بین آن لفظ و معنی ارتباط ذاتی وجود دارد بلکه حاق لفظ موجب حضور و انسباق آن معنی در ذهن شود، حال آیا واقعاً برای اهل لغت حاق این لفظ موجب انسباق معنی به ذهن می‌شود یا خود اهل لغت از راه دیگری عالم به لغت شده‌اند؟ پس سؤال این است که تبادر عند اهل اللغة چگونه پیدا شده است مثلاً چه چیزی باعث شده که ما که فارسی زبان هستیم با شنیدن لفظ «شیر» به معنای حیوان درنده منتقل می‌شویم؟ معلوم می‌شود که ما از گذشته خبر داشته‌ایم لذا تبادر علامت حقیقت نیست. پس درست است که پاسخ دوم مرحوم آخوند مشکل دور را حل

می‌کند ولی مشکل دیگری وجود دارد که انشاء الله تفصیل آن را در ضمن ادله قائلین به عدم اماریت تبادر برای وضع و معنای حقیقی بیان خواهیم کرد.

بررسی پاسخ محقق عراقی (ره):

پاسخ محقق عراقی (ره) هم صحیح نیست چون چگونه می‌توان ادعا کرد یک فرد از علم تفصیلی متوقف بر فرد دیگری از علم تفصیلی است؟ ایشان گفت هم علمی که تبادر متوقف بر آن است تفصیلی و هم علمی که متوقف بر تبادر است لکن آن علمی که تبادر بر آن متوقف است یک فرد از علم تفصیلی است و آن علمی که متوقف بر تبادر است فرد دیگری از علم تفصیلی است. منظور از یک فرد از علم تفصیلی چیست؟ یک فرد و مصداق از علم تفصیلی به این معنی است که یک معلوم برای یک عالم، در یک زمان خاص مشخص شود؛ مثلاً فرض کنید الآن برای من به عنوان یک عالم علم به وقوع یک حادثه‌ای در امروز حاصل می‌شود که عالم یکی، معلوم هم یکی و زمان هم امروز است، منظور از فرد دیگری از علم تفصیلی این است که علم یا از حیث عالم، یا از حیث معلوم و یا از حیث زمان تغییر پیدا کند؛ مثلاً شما علم به آن حادثه پیدا کنید، پس عمده این است که تغییر در فرد علم تفصیلی و پیدا شدن فرد جدیدی از علم تفصیلی یا به تغایر از حیث عالم و یا به تغایر از حیث معلوم است و معنای دیگری غیر از این ندارد، حال باید ببینیم آیا در ما نحن فیه که محقق عراقی می‌فرماید دو فرد از علم تفصیلی در اینجا وجود دارد اصلاً قابل تصویر است یا نه؟ اینجا فرض این است که عالم و معلوم هر دو یکی است یعنی همین فرد در گذشته به معنای این لفظ علم تفصیلی داشته و معلوم هم یکی است یعنی مثلاً من قبلاً به معنای فلان لفظ علم داشته‌ام، این همان علمی است که تبادر متوقف بر آن است، حال قرار است این تبادر موجب علم به معنای حقیقی هم بشود، این فرد دوم از علم تفصیلی اینجا اصلاً محقق نمی‌شود چون همان علم و معلوم هم همان معلوم است یعنی دوباره قرار است که خود من از راه تبادر به معنای حقیقی علم پیدا کنم، پس عالم خود من و معلوم هم معنای همان لفظ است، پس دو فرد از علم تفصیلی وجود ندارد و اصلاً امکان ندارد که بتوان دو فرد از علم تفصیلی را در اینجا تصویر کرد.

ممکن است گفته شود این علم قبلاً برای عالم وجود داشته ولی به آن توجه نداشته و اکنون دوباره به آن توجه پیدا می‌کند لذا یک علم دیگری است. در پاسخ می‌گوییم این همان مطلبی است که مرحوم آخوند فرمودند و همان علم اجمالی ارتکازی و علم تفصیلی است و چیزی غیر از آن نیست.

پس اگر دو شخص از علم تفصیلی به این بیان که عرض شد مورد نظر باشد یعنی بگوییم چون دو شخص از علم تفصیلی با هم تغایر دارند پس دور مرتفع است چون تبادر متوقف بر یک شخص از علم تفصیلی و شخص دیگری از علم تفصیلی متوقف بر تبادر است، در پاسخ می‌گوییم اصلاً تصویر دو شخص از علم تفصیلی باید یا به اعتبار تغییر در عالم باشد یا به اعتبار تغییر در معلوم و اینجا نه از حیث عالم و نه از حیث معلوم تغییری حاصل نشده است. اگر هم بگویید درست است که

عالم و معلوم یکی است اما این علم در گذشته بوده ولی از آن غفلت شده و الآن دوباره به آن التفات پیدا کرده لذا از این جهت با علم سابق تغایر دارد، می‌گوییم این همان فرمایش مرحوم آخوند است که پاسخ آن را دادیم.

لذا از این سه پاسخ، پاسخ اول و سوم اساساً مشکل دور را حل نمی‌کند، در پاسخ دوم هم گفته شد با اینکه مشکل دور حل می‌شود ولی یک اشکال اساسی در مورد اماریت تبادر جلوه می‌کند که بر اساس آن شاید اصلاً نتوانیم تبادر را فی نفسه علامت حقیقت قرار دهیم چون آن چیزی که منشأ تبادر است چیز دیگری است لذا بر این اساس تبادر نمی‌تواند علامت حقیقت باشد، ما این مطلب را در ضمن بیان ادله قول به عدم اماریت تبادر بیشتر توضیح خواهیم داد.

وجه اماریت تبادر

به نظر قائلین به اماریت تبادر، دلیل اماریت تبادر سیره قطعیه عقلائییه است، یعنی سیره عقلاء بر این است که برای کشف معنای حقیقی از راه تبادر وارد می‌شود، یعنی سیره عقلاء بر این است که به صرف انسباق یک معنی از بین سایر معانی به ذهن، می‌گویند آن معنی، معنای حقیقی است و اگر هم می‌بینیم که عقلاء به اهل لغت رجوع می‌کنند به خاطر همین ارتکاز است، با اینکه کار لغوی ذکر موارد استعمال است ولی همین که از لابلای آنچه که اهل لغت گفته‌اند معنای حقیقی را به دست می‌آورد یا اگر تصریح کرد قول او را می‌پذیرند نشان دهنده این است که به تبادر معنی اهتمام دارند و تبادر را نشانه حقیقت می‌دانند، این سیره توسط شارع هم تأیید شده و حداقل مورد ردع واقع نشده چون این سیره متصل به زمان معصوم (ع) است و از سیره‌های مستحدثه و جدید نیست و در مرئی و منظر شارع واقع شده و از آن هم منع نشده در نتیجه بر طبق این سیره عقلائییه قطعیه که توسط شارع هم مورد منع واقع نشده، تبادر علامت حقیقت است. توجه به این نکته لازم است که اگر ما مستند علامیت تبادر را سیره عقلائییه بدانیم تبادر اماره قطعی نخواهد بود، حجیت دارد اما جزء امارات قطعیه محسوب نمی‌شود. در ابتدای بحث عرض کردیم که بعضی از امارات، ظنی‌اند مثل قول لغوی و بعضی امارات، قطعی‌اند مثل تبادر، بالاخره در ذهن قائلین به اماریت تبادر، تبادر اماره قطعی است در حالی که دلیل سوم (سیره عقلائییه) قطعی بودن اماریت تبادر را ثابت نمی‌کند، بلکه تبادر بر طبق این دلیل حجیت دارد چون یک سیره عقلائییه است که توسط شارع هم ردع نشده اما قطعی نیست، به هر حال اینکه سیره عقلائییه بر این باشد که تبادر را علامت حقیقت بدانند اول کلام است.

«والحمد لله رب العالمین»